How to follow the rules of Prom Night

By Mimi Raghian

It is time for prom night in Junior High and High School and if you don't know what is the proper way of handling your special night, here are some tips of what to do and how to do it;

•Pick up date; be on time.
•Dress up , look sharp.
•Ladies dress elegant and chic, yet comfortable enough to dance and move around.
•Always smile!
•Shake hands and say your name to your date's parents (don't forget the eye contact).
•Select straight chair to sit in, not cushy sofa.
•Stand up straight.
•Use proper language , no use of yeeh, always YES.
•Be pleasant and cheerful, no one likes a grouch!!
•Topics of the day; be prepared to converse with your date's parents.
•Help your date put on her coat.
•Open door of the house correctly (with the lady standing on the knob side of the door).
•Open door of the car correctly (with the lady at the handle side of the door)
• Staying with your date during intermission.
•Ordering for the lady (The lady will have…..).
•Helping the lady to and from her chair.
•Be a good listener.
•When you walk downhill or down steps, take your partner's arm.
•Polite conversation (Do not discuss your health or anyone else's and never discuss food that you dislike).
•At the table, when ladies leave,men stand up and when ladies return , men stand up again.
•If someone else is driving you, make sure you thank them.
•Always make sure you thank your host before you leave.
•If you must carry your phone with you, use the silent or the vibrate modes.
•Avoid calls from former boyfriends/ girlfriends by using the caller ID.
•Don't make a call during a date , unless it is an absolute emergency.
•Before the date ends, make sure you say I had a great time and thank your friend for the time you shared.
•Make sure you take your date home and escort her to the door, wait for her to open the door and then leave.

If you have any questions, please email me at Mimi@norcaletiquette.com , maybe I can help!!!
Now, go and have lots of fun.....

شانزدهمین شماره یلوپیج ایرانیان شمال کالیفرنیا ۲۰۰۷ منتشر شد.
(408) 615-1030
«پژواک»

((تا نظر شما چه باشد...))

شعرها و نامه های رسیده به دفتر نشریهٔ « ماهنامه پژواک»

پنجره ها

دیده ور ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۴

شب بود و باغ و جلوه مهتاب
من بودم در هوای بوسه ات بی تاب
تو در آرزویم بی باده خراب
و من در خیالت همه شب بی خواب
امشب دوباره ماه را
با موج مرمرین تنم ، می آشوبم
در آرام آبگیری
و در نگاهت عطش ناک، عریانی ام را در پرند مهتاب می پوشانم
بی برگ انجیری
از باغ خیالم می آیم
با شمیم و شبنم و بنفشه و مریم، و سوسن و سپرغم
گل های مروارید گوش آویزم
و شکوفه های نارنج عطر بیزم
و غنچه های مریم سینه ریزم
برای تو خود را می آرایم می پیرایم
و هر شب در محراب مِهرت مُهر اجابت می گذارم
همه جهانم پنجره ایست
که با کرامت دستانم و همه توانم خود را نشانده ام
در دیدگاهت و عطوفت نگاهت
میدانم که می آئی باغ دلم را می آرائی که مرا میخواهی
گلهای نگاه تو را می بویم و راه عشق را با گامهای تو می پویم
با تو سرسبز ترینم ، سرخوش ترینم و در جذبه نگاهت خامُش ترین
همه شب نوشت می شوم و در آغوشت
تا تو بامنی، تا تو در منی تکرار چه زیباست
تکرار چهره ماه در بستر باران،و حریر مِه در سینه کش کوهستان و
تکرار بهاران در سبزه زاران و زندگی در آوند درختان
چه سبزند، چه بخشنده و مهربانند ، چه پُر توانند در تکرارشان
خوشا به برگ و بارشان ، خوشا به هر ساله بهارشان
ای عزیز ترینم ، عزیز ترینم
هر صبح تپش ستاره سحری را در بارش نورمی شمارم در نگاه تو
و هر شب حریر مهتاب را می پوشم با وهم و خیالم در هوای تو
بی تو تنهایم ، بی تو چون نایم، با تو بودن را می خواهم
اگر بیائی ، بغل بگشائی ، حجله ام را بیارائی
کوبش دل بی تابم می نماید حال زارم را
و رنگ چهره ام، خزان شده بهارم را
با کرامت دستانم و همه توانم به پیشوازت می آیم
که مرا برداری در حجله ام بگذاری
امشب دوباره پنجره ام را می گشایم
و باکرامت دستانم و همه توانم خود را می نشانم در نگاه پنجره ات
که بیائی ، باغ دلم را بیارائی
و به تکرار بگوئی که مرا میخواهی
و مُهر بوسه برلبانم بگذاری
تا نگویم مالک جان و جهانم و ساقهای جوانم
با من نامهربانند، دردم را نمی دانند.

بوی خوش سوره ۴ آیه ۳۴ النساء

با عرض سلام و تشکر فراوان در جواب نامه آقای محمد تقی سبط شماره ۱۹۲ جون ۲۰۰۷ عقیده قلبی و باطنی خودشان را در تائید نظریه بانو لاله بختیاری منتشر کرده اند اینجانب هم به چند نکته اشاره می کنم.
اولاً باستناد قانون شریعت اسلام، در دنیا هیچ دین، مذهب و آئین و کیشی بجز اسلام قابل قبول نیست و پذیرفته نخواهد شد.مرد مراکشی ای که همسرش هم اجباراً باید مسلمان باشد یا مسلمان بشود وگرنه مُرتّد است و حکم قتلش واجب، خانم قاضی دادگاه آلمان حکم طلاق را بدون میل باطنی خود بدون اجازه جنابعالی بجا و درست رد کرده است. ثانیاً در مورد کلمه ضرب (زدن) شما تحت اللفظی درست تعبیر و تفسیر کرده اید، شما همه زنهای مسلمان کشورهای اسلامی را کالا، برده و حیوان مرد بحساب می آورید که در مخالفت و سرپیچی با اوامر و خواستهَ های ناحق مردانشان باید تنبیه شوند و کتک بخورند؟ حالا شما تنبیه زن مسلمان را با یک شاخه بوته آنهم باندازه یک انگشت دست تائید می کنید؟ مرد مراکشی و بعضی از مردان مسلمان هم همینطور. دولت و حکومت جمهوری اسلامی هم بنا به تعبیر و تفسیر خودشان سنگ سار کردن، شلاق زدن، زندانی کردن، تجاوز به مال و ناموس زنها و هزاران جنایتها و جرایم دیگر را واجب و لازم می دانند. این عمل چه فرقی در اصل کلمه ضرب (زدن زن) دارد. اگر ضرب هزاران معنی دیگر هم داشته باشد یکی هم کتک زدن است همین یک عمل زشت و ناشایست، کافی است برای تجاوز به حقوق قانونی، انسانی، اجتماعی، اخلاقی تمام زنهای مسلمان و غیر مسلمان جهان . . .
ارادتمند سوگل محمدی

همت والا

عبدالسلام فرزام

چرخ بی مهر و ستم گر دشمن دیرین ماست
هم چو صیاد در پی صید دل غمگین ماست
می زنیم خود را زغم بر هر در دیوانه وار
سنگ طفّلان را نشانه دامن تمکین ماست
سر نمی آریم فُرود در پیشگاه سفله گان
زان سبب درد وَ غم و هجران دامن گیر ماست
از صدای استوار ما و فریاد رسا
لرزه بر اندام خَصم و دشمن بیدین ماست
درنبرد حق و باطل سر به کف ایستاده ایم
تاریخ ما شاهد حماسه رنگین ماست
زندگی چون واژه پوچ است اندر بندگی
زیستن با سر فرازی دین و هم آئین ماست
نحوه پرواز ما در آسمان شاهین وار
میوه شاخ رسا در چنگ پولادین ماست
میرویم در قعر دریا همره امواج ها
گوهر مقصود جوئیم مطلب دیرین ماست
گاه گاه اندیشه عذر آرد در دنیای فهم
بسکه صد معنی در یک مصرع رنگین ماست
من و تو ،فرزام میدانیم پائین همتان
سازش چندی از افکار بالا بین ماست

سرکار خانم افلیا پرویزاد:

با خواندن نوشته پر احساس و قشنگ شما در پژواک «می» ۲۰۰۷ که از مهر و محبت جاودانی و همیشه حاضر «مادر» حکایت می کرد، بی اختیار، یاد مطلب کوتاهی افتادم که در سال ۱۹۸۵، بعد از فوت مادرم نوشته بودم و در میان خروارها یادداشت های من گم شده بود...
متاسفانه به یاد ندارم که اصل مطلب را که به زبان انگلیسی بود، در کجا خواندم یا از زبان چه کسی شنیدم...به نظرم گیرا آمد... پیش خود گفتم شاید برای شما نیز جالب باشد...
« خرگوش پیری که به سن پدربزرگی رسیده بود و فرزندان فراوان و نوه های بسیار زیادی داشت، پس از یک عمر زندگی پر لذت خرگوشی ! از این دنیا برفت ... فرزندان و نوه های خرگوش در آن لحظاتی که پدر و پدربزرگ را از دست میدادند، با تعجب و در شادی و شعف دیدند که چطور تبدیل به « خورشید» شد و برای همیشه، در وسط آسمان زندگی آن ها، جا گرفت ...
از این پس، کافی بود تا فرزندان و نوه های خرگوش، سر بالا بگیرند و پدر و پدربزرگ را در پهنه آسمان قشنگ آبی رنگ در حال نور افشانی ببینند و ... این کار، چقدر دل آنها را گرم میکرد»
با تشکر ابراهیم رشید پور ۶ جون ۲۰۰۷

آریائی دختر زیبای شرق

امیر ماهوتیان

تو نسیم فرحبخش بهاری
چو به دریا گذری موج بر آری
چو به صحرا گذری عطر گل و لاله بیاری
به لطافت چو شکوفه بهاری
چند گویم که ابروی تو باشد چو کمان
نگه افسونگر و مژگان پیکان
چند گویم که لبخند تو مهرآمیز است
جلوه حسن تو سحرآمیز است
چند گویم موج تار موی تو
با نسیم و شانه لغزان می شود
روی سینه شانه و بازوی تو
قامت و لعل لبت را نتوان کرد انکار
خط و خال تو برد صبر و قرار
مَه برد رشک به زیبائی بی حد و شمار
آریائی دختر زیبای شرق
نتوانی زمان را متوقف سازی
یا که تو گردش ایّام دگرگون سازی
حسن روی تو رود رو به زوال
گوهر عفّت و علم و هنرت هست
گنجینه هستی بسر حدّ کمال
بحقیقت تو اگر مادر خوبی باشی، کیمیائی
مس زنگینه کنی زر عیار
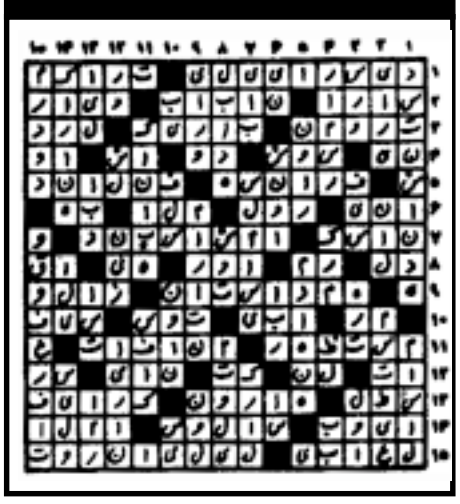
حل جدول شمارهٔ ۱۹۳